

رسالت دانشگاه و دانشجویان

□ با فرارسیدن مهر ۱۳۸۸، درست هفتاد و پنج سال از تأسیس دانشگاه تهران می‌گذرد. تأسیس دارالفنون (پلی تکنیک = دانشگاه چند رشته‌یی) به همت میرزا تقی‌خان امیرکبیر در عصر ناصرالدین‌شاه قاجار در ۱۲۶۸ق و تأسیس دانشگاه تهران به همت کارگزاران خردمند و دانش‌پرور ایرانی در عصر رضاشاه پهلوی، از نقطه عطف‌های درخشان تاریخ ایران است که با تأسیس دانشگاه گندی‌شاپور به همت کارگزاران شاپور دوم در عصر ساسانیان و تأسیس نظامیه‌ها به همت خواجه نظام‌الملک توسی در عصر سلجوقیان برابری می‌کند.

تفاوت عمده‌ی برنامه‌ی امیرکبیر در تأسیس دارالفنون، با برنامه‌ی کارگزاران عصر رضاشاه پهلوی در تأسیس دانشگاه تهران در این بود که اساس دارالفنون، جنبه‌ی فنی، صنعتی، تجربی و عملی داشت و هدف از آن پرورش اهل فن برای رفع نیازهای موجود و حل مسائل و مشکلات کشور بود؛ در حالی که تأسیس دانشگاه تهران، جنبه‌ی نمادین (گرفتن ژست خودکفایی در علوم و بی‌نیازی از اعزام محصلین به خارج از کشور) داشت و نتیجه‌ی عملی آن هم، تولید انبوهی صاحب مدرک بود که هر یک به نوبت خود از آن برای اخذ حقوق و مزایای فردی استفاده کنند بی‌آن که در نهایت، سیستمی فعال و مفید در جهت تولید علم، پیشبرد صنعت و استفاده از راهکارهای علمی در برخورد با مشکلات کشور به وجود آورند.

به سخن دیگر، طرح تأسیس دارالفنون، «وسیله»‌یی برای دسترسی اهداف بزرگ درازمدت یعنی توسعه‌ی علمی و صنعتی جامعه‌ی ایرانی بود که به نتیجه‌ی مطلوب نرسید، هم‌چنان که مثلاً دانشگاه صنعتی آریامهر (= صنعتی شریف) هم. اما تأسیس دانشگاه تهران، خودش «هدف» بود!

با این همه، اهمیت تأسیس دارالفنون، مدرسه‌ی علوم سیاسی، دانشگاه تهران و دیگر مراکز آموزشی و پژوهشی را نباید دست کم گرفت، هرچند وضع موجود نهایی از وضع مطلوب آرمانی بسیار فاصله دارد.

مشکلات امروزی دانشگاه تهران به‌عنوان دانشگاه مادر کشور، با بقیه‌ی دانشگاه‌ها از یک سنخ و جنس است. ما باید بدانیم هدف از

تعلیم و تعلم در دانشگاه‌ها چیست؟ و به عبارت دیگر، فلسفه‌ی وجودی دانشگاه و نهادهای آموزش عالی چیست؟ من - همانند هر شهروند خردمند دیگر - البته خوشحالم که خانواده‌های ایرانی با سرفرازی صد برابر خانواده‌های اروپایی برای فرستادن فرزندان‌شان به دانشگاه دغدغه دارند، غم و غصه می‌خورند و هزینه می‌کنند و از این هم خوشحالم که در همین مهرماه سال ۱۳۸۸ شمسی / اکتوبر ۲۰۰۹ میلادی، درصد جوانان ایرانی که پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی / پیش‌دانشگاهی به دانشگاه می‌روند، به تسهیم به نسبت، از تک‌تک کشورهای اروپایی بیش‌تر است، اما می‌خواهم بدانم هدف این دانشگاه رفتن‌ها چیست؟ فایده‌ی گسترش کمی و اسمی اما کم‌بهره و کم‌بار آموزش عالی چیست؟ دانشجویان ما در دانشگاه‌های ما چه می‌آموزند و استادان ما در دانشگاه‌های ما چه تولید و حتی چه مصرف می‌کنند؟

ربط بین دانشگاه و صنعت در چه حد است؟ آیا به حقیقت گسترش دانشکده‌های اقتصاد، در کشور و تربیت هزاران فارغ‌التحصیل اقتصاد، تأثیری در بهبود اقتصاد کشور داشته است؟ آیا توسعه‌ی دانشکده‌های حقوق، سطح عدالت قضایی را بالا برده است؟ آیا دانشکده‌های علوم انسانی، فیلسوفان، ادیبان و شاعران برتری تولید کرده‌اند؟

یکی از موانع جدی تولید علم و استفاده از راه‌کارهای علمی در حل مسائل و معضلات کشور، سلیقه‌ها و ذائقه‌های فرهنگی و ارزش‌های اجتماعی نسل‌های دانشگاه رفته است که به اشکال مختلف سلبی و ایجابی، مانع استفاده‌ی درست از نیروی انسانی ایران است. اگر از این کلیات بگذریم، از جهت عملی هم دانشگاه حول سه محور می‌چرخد: مدیریت، استاد و دانشجو. از مدیریت، شروع می‌کنیم. البته مدیریت دانشگاه‌ها نمی‌تواند از مدیریت بقیه‌ی نهادها خیلی فراتر رود. در جامعه‌ی ایرانی، ما سرمایه‌های طبیعی غنی و نیروی انسانی کافی داریم اما چون مدیریت خوبی نداشته و نداریم تاکنون نتوانسته‌ایم جامعه‌ی سالم و پویا بسازیم که شهروندان ما حسرت مهاجرت به کشورهای دیگر را از سر بیرون کنند و در همین کشور به خدمت مفید و مؤثر مشغول باشند.

حالا می‌رسیم به استاد. استاد خوب و دانشجوی خوب، البته لازم و ملزوم یک‌دیگرند. باید استاد در ادب درس و ادب نفس، عالی باشد تا دانشجوی خوب تربیت کند و بالعکس، دانشجو باید به حقیقت، طالب علم و علاقه‌مند به معرفت باشد تا استاد بتواند در او مؤثر باشد. مدیریت ناکارآمد و عدم مسؤلیت و تعهد استاد و دانشجو به کار خویش، چنان سایه‌ی سهمگینی بر علوم و فنون و صلاحیت‌های

علمی و مدیریتی انداخته است که شایسته‌سالاری و ارتقاء کیفی، مجال بروز و ظهور چندان بی‌پیدا نمی‌کند.

ما به هیچ کس بی‌حرمتی نمی‌کنیم اما خاضعانه می‌پرسیم که آیا حضرت عباسی و خداوکیلی، می‌توان وضع آموزش عالی در ایران کنونی را از جهت کیفی با وضع موجود در دانشگاه‌های کشورهای مترقی جهان، حتی هندوستان و مالزی، مقایسه کرد؟ من متواضعانه به‌عنوان کسی که در هر دو سیستم دانشگاهی هم در قبل و بعد از انقلاب و هم در داخل و خارج، آموزش‌گری و تدریس کرده‌ام، در باب رسالت دانشگاه، دانشگاهیان، دانشجویان و اهداف مشتغلین به تحصیل و تدریس نگرانی جدی دارم.

آیا درست است که غرض و هدف همه‌ی تلاش‌های تحصیلی و تدریسی، گرفتن نمره و مدرک از سوی دانشجو و گرفتن حقوق و مزایا از سوی استادان باشد و بعد، تازه اکثر همین گروه‌های درس‌خوانده هم با بی‌اعتنایی مطلق به نیازهای جامعه‌یی که هزینه‌ی تعلیم و تربیت آنان را داده است، منتهای آرزوی‌شان این باشد که از ایران بروند و در خدمت بیگانگان بمانند؟

من در سایه‌ی شایسته‌سالاری و با رقابت آزاد در انگلستان صاحب کرسی استادی شدم و بعد از آن هم، می‌توانستم رییس دانشکده و معاون دانشگاه شوم و با از شهر گلاسگو نماینده‌ی مجلس عوام شوم؛ ولی به‌عنوان یک ایرانی مسلمان متعلق به خاندان روحانیت، چنین مقامی را متناسب با هویت فرهنگی، خانوادگی و ملی خودم ندانستم. به‌جای من، یک مرد پاکستانی از گلاسگو به مجلس عوام راه یافت. سیستم رقابت آزاد اروپا به مهاجران این‌گونه فرصت‌ها را می‌دهد؛ چنان‌که باز در همین مهر ۱۳۸۸، در آلمان پانزده زن و مرد

ایرانی تبار به پارلمان آلمان راه یافتند. من هم‌چنین می‌توانستم در انگلیس، عضو مجلس اعیان شوم؛ راه‌ها برایم باز بود. آن را هم نخواستم. یک استاد ایرانی دیگر (خانم پروفسور هاله افشار)، این سمت را پذیرفت.

من افتخار می‌کنم که «ایرانی‌ام و ایران‌زمین را دوست دارم» اما آیا رواست که من در ایران محبوب عزیز خودم، نه تنها از سمت استادی دانشگاه که صلاحیت علمی و عملی‌ام در آن زمینه از هیچ استاد شاغل دیگری در ایران کم‌تر نیست، محروم باشم بلکه تنها به جرم استقلال فکر، حتی یک

ساعت هم در این همه دانشگاه‌های دولتی، آزاد و غیرانتفاعی تدریس نکنم و حتی حق قلم‌زدن صادقانه و مستقل را هم نداشته باشم؟

بدتر از این‌ها، آیا رواست که حاکمیت کشور متبوع من، با نام مقدس جمهوری اسلامی، مجوز ماهنامه‌ی ادبی، فرهنگی و تاریخی مرا که دو سه درصد مطالب آن هم، شاید غیرمستقیم نقد اصولی حاکمیت‌های سابق و لاحق است، لغو کند و پس از مقاومت من در جهت دفاع از آزادی قلم، مرا برای انتشار چنین مجله‌ی مستند عالمانه‌یی جریمه کند؟

 دادگستری جمهوری اسلامی ایران	«فلا تَبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْلَمُوا»	شماره دادنامه: ۸۸-۹۹۷-۲۳۰۶-۰۲۲۹ شماره پرونده: ۸۸-۹۹۸-۲۳۰۶-۰۰۲۵ شماره پایگانی شعبه: ۸۸۰۰۲۵ تاریخ تنظیم: ۱۳۸۸/۰۴/۲۱ پوست:
شعبه ۱۰۸۳ دادگاه مجتمع کارکنان دولت - تهران		
دادنامه		
تاریخ رسیدگی: ۸۸/۴/۲۱ شماره پرونده: ۱۰۸۳/۸۸۰۰۲۵ شماره دادنامه: ۸۸/۴/۲۱-۸۸-۲۲۹ مرجع رسیدگی: شعبه ۱۰۸۳ دادگاه عمومی جزائی تهرانویژه رسیدگی به جرائم کارکنان دولت و رسانه‌ها شاکي: اعلام جرم شماره ۱۲۴/۶۰۸ م/۱۲۴/۱ - ۸۷/۱۲/۱ محمد پرویزی مدیر کل امور مطبوعات و خبرگزای های داخلی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، به آدرس: خ قائم مقام فراهانی - خ هشتم - پ ۸ - روبروی بیمارستان تهران کلینک متهم: سید حسن امین فرزند علینقی، به آدرس: تهران - تقاطع فلسطین و انقلاب - ساختمان مهر - شماره ۲ - دایره المعارف ایران شناسی اتهام: انتشار نشریه بدون پروانه گردشگار؛ پس از ارجاع پرونده و وصول به شعبه به کلاس فوق ثبت و پس از جری تشریفات قانونی دادگاه در وقت مقرر / فوق العاده بتصدی امضاء کننده ذیل تشکیل است با بررسی پرونده ختم رسیدگی را اعلام و با استعانت از خداوند متعال بشرح ذیل مبادرت بصدور رای مینماید.		
« رای دادگاه »		
درخصوص اتهام آقای سید حسن امین فرزند علینقی استاد بازنشسته رشته حقوق و مدیر مسئول نشریه فاقد مجوز حافظ دائر بر انتشار نشریه مذکور در حالیکه پروانه انتشار نشریه در شصتیمین جلسه از دهمین دوره هیأت نظارت بر مطبوعات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بتاريخ ۸۵/۶/۲۰ لغو گردیده است علیهذا با توجه به شکایت و اعلام جرم شماره ۱۲۴/۶۰۸ م/۱۲۴/۱-۸۷/۱۲/۱ آقای محمد پرویزی مدیر کل امور مطبوعات و خبرگزاری‌های داخلی وزارت مذکور، اظهارات نماینده شاکي، ارائه یک نسخه از نشریه مورد شکایت به شماره ۵۶ مورخ آبان ۱۳۸۷، تحقیقات شعبه بازپرسی، قرار مجرمیت و کیفرخواست صادره از دادسرای ویژه رسیدگی به جرائم کارکنان دولت، اظهارات و دفاعیات غیر موثر متهم و اقرار به انتشار نشریه با وصف لغو پروانه آن و با عنایت به سایر قرائن و امارات موجود در پرونده بزهکاری وی محرز است. لذا مستنداً به تبصره ۲ ماده یک و بند الف از مواد ۷ و ۲۵ از قانون مطبوعات به پرداخت مبلغ پنج میلیون ریال جزای نقدی در حق دولت محکوم میگردد. رأی صادره پس از ابلاغ ظرف ده روز قابل واخواهی در این شعبه و پس از آن ظرف بیست روز قابل اعتراض در دادگاه تجدیدنظر استان تهران میباشد. ام		
 سید حسین حسینیان	رئیس شعبه ۱۰۸۳ دادگاه عمومی جزائی تهران ویژه رسیدگی به جرائم کارکنان دولت و رسانه‌ها	
نشانی: تهران - خیابان انقلاب - خیابان قدس - روبروی پورسینا - مجتمع کارکنان دولت		

حکم محکومیت ماهنامه‌ی حافظ به پرداخت جریمه‌ی نقدی

من از راهی که در مسیر خدمت به میهن و مراجعت از اروپا به ایران انتخاب کرده‌ام، پشیمان نیستم اما آیا تجربه‌ی من، باعث می‌شود که استادان ایرانی هم‌طراز من در سطح جهان، به بازگشت به خانه‌ی پدری تشویق شوند؟

دانشگاه هرچه باشد و هر کجا باشد، هدف اصلی‌اش آموزش به دانشجویان و تربیت نسل جدید برای ارتقای سطح دانش و معرفت و علوم و صنایع است. جمعیت ایران در سی ساله‌ی اخیر، رشدی بیش از حد و نامتوازن داشته است.

دو برابر شدن جمعیت کشور از انقلاب تا امروز به این معنی است که دست کم سن نصف جمعیت کنونی ایران، کم‌تر از سی سال است. این جمعیت جوان، انتظارات و توقعات بسیار بالایی دارند و خانواده‌های ایرانی هم - تقریباً بدون استثناء - از شهری و روستایی و فقیر و غنی و باسواد و بی‌سواد - فرزندان خود را به جای فراگرفتن مهارت‌های زندگی و یا کارآموزی حرفه‌ی به سوی شرکت در کنکور و راهیابی به دانشگاه هل می‌دهند. کار و زحمت‌کشی به معنی عام، در جامعه‌ی ما در برابر مدرک تحصیلی اعتبار کم‌تری یافته است. پدران و مادران ایرانی، همه‌ی زحمت‌ها را تحمل می‌کنند که فرزندان‌شان، درس بخوانند و به دانشگاه راه یابند. برابر آخرین تحقیقات پژوهشگران علوم رفتاری، در ۱۳۸۸، هفتاد درصد خانواده‌های ایرانی «فرزندسالار»ند؛ اما حاصل این زحمات و تحمّلات پدران و مادران در شرایط فعلی این است که همه ساله جوانان صاحب مدرک بیش‌تری به خیل بیکاران کشور افزوده می‌شوند! نرخ افسردگی در میان جوانان، رویکردشان به مواد مخدر، و شوق مهاجرت یا فرارشان به

خارج از کشور به طور فزاینده‌ی بالا می‌رود. حالا بر این دغدغه‌های بزرگ فردی، خانوادگی و اجتماعی، آسیب‌های سیاسی را هم اضافه کنید. اصل تأثیر سیاست در دانشگاه‌ها و متقابلاً تأثیرگذاری دانشگاه‌ها در سیاست، امری واضح است. در کشورهای دموکراتیک، اتحادیه‌های دانشگاهی و دانشجویی به‌عنوان یکی از شعبه‌های رسمی وابسته به احزاب بزرگ، تابع سیاست احزاب‌اند. اما در کشورهایی که احزاب و گروه‌های سیاسی توانمند و فراگیر وجود ندارند، بار فعالیت سیاسی بیش‌تر بر گروه‌ی روشنفکران، اهل قلم و دانشجویان سنگینی می‌کند؛ در حالی که دانشجویان با همه‌ی آرمان‌گرایی‌ها و صداقت‌ها، به دلیل بی‌تجربگی، اغلب احساساتی عمل می‌کنند و دنبال تندروان می‌افتند و در نتیجه سیاسی‌ترین دانشجویان بیش‌ترین هزینه را می‌پردازند. بدون آن‌که از جایی - مثلاً یک حزب قوی با پشتوانه‌ی مؤثر - حمایت شوند. در ایران و اکثر کشورهای جهان سوم، عواقب بازنده شدن در امر سیاست بسیار خطرناک و پرهزینه است. در جامعه‌های دموکراتیک قواعد بازی مورد قبول و احترام قرار می‌گیرد. بازنده، به برنده تبریک می‌گوید و برنده هوای بازنده را دارد. در انگلیس حتی رهبران احزابی که در انتخابات عمومی رأی نیاورند، با افتخار، لقب لُرد و لیدی می‌گیرند و به مجلس اعیان House of Lords راه پیدا می‌کنند. در کشور ما چنان‌که گلستان سعدی هم حاکی است، ورود به کار مدیریت سیاسی و اداری، امید نان را با بیم جان! توأمان دارد. نه بازندگان هیچ‌گاه می‌پذیرند که بازنده شده‌اند و نه برندگان، سماحت و کرامتی نشان می‌دهند تا جامعه از تجارب نیروهای رقیب به کلی محروم نشود. غافل از این‌که:

در طبع جهان اگر وفایی بود
نوبت به تو خود نمی‌رسید از دگران
در عمل، ورود به سیاست در ایران
مخصوصاً برای جوانان که هنوز پشتوانه‌ی
حرفه‌ی و مالی کافی ندارند، بسیار بسیار
گران تمام می‌شود. چه بسا جوانانی که
سلامت جسم و فکرشان در خطر می‌افتد.
این است که به توصیه‌ی خانواده‌ها، در دو
دهه‌ی اخیر دانشجویان و دانش‌آموختگان
«زرنگ» در دانشگاه‌های ما به هزینه‌ی
ملت درس خوانده و با نمره‌های بالا بدون
درگیری مدرک گرفته و بعد به صف
پایان‌ناپذیر فرار مغزها پیوسته‌اند، در حالی
که درصد اندکی از دانشجویان و استادان، با
استعدادی نه کم‌تر اما با احساس مسؤولیت
بیش‌تر، وارد مبارزات سیاسی، اجتماعی و
فرهنگی شده‌اند و از زندگی عقب افتاده‌اند.
ما بر این عقیده‌ایم که مسؤولیت
خانوادگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی
نباید بر دوش اقلیتی از افراد جامعه (چه
پدران و مادران در برابر فرزندان و چه
جوانان، دانشجویان، دانشگاهیان یا اهالی
رسانه در برابر عامه‌ی مردم) باشد بلکه این
مسؤولیت باید به طور متوازن بین همه‌ی
افراد جامعه از جمله مردان و زنان، استادان
و دانشجویان، کارفرمایان و کارگران، پیران
و جوانان و خلاصه تک‌تک اعضای جامعه
توزیع شود. ملت ایران، توانایی قبول این
توزیع مسؤولیت را دارد. نمونه‌ی آن،
موضع‌گیری خوانندگان ماهنامه‌ی حافظ
است که تاکنون بیش از بیست هزار نامه و
یک هزار قطعه شعر در تأیید این مجله
نوشته‌اند و امضا کرده‌اند. این توزیع متوازن
حقوق و تکالیف را در سطح خانواده،
مدرسه، دانشگاه، همه‌ی زمینه‌های
اجتماعی و سیاسی باید تقویت کرد.

سید حسن امین، مهر ۱۳۸۸ ■